هوالعلیم

نیّت احرام (3)

سلسله دروس خارج فقه – بساطت یا ترکب احرام - جلسه ۱۲۹

استاد
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدّس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرّجيم
بسم الله الرحمن الرَّحِيمِ

در جلسات گذشته بحث راجع به کیفیت احرام بود و عرض شد که احرام یک حقیقت بسیطه است نه مرکبه ولی برای تنجّز و فعلیّتش نیاز به تلفظ اذکار مخصوصه دارد که آن اذکار در روایات مذکور است: «لبّیکَ اللهمّ لبّیکَ لبّیکَ لا شریکَ لکَ لبّیکَ إنّ الحمدَ ... .»[1] البته با خودِ لبیک هم این مسئله منجّز می‌شود. اما احرام در خصوص حج قِران، با إشعار و تقلید منجّز می‌شود و یا فعلیّت پیدا می‌کند.

فقهاء نسبت به مسئلهٔ حج و عمره ـ عمرهٔ تمتع یا عمرهٔ مفرده، حج قِران یا حج إفراد تفاوت نمی‌کند، البته وقتی که از بحث احرام فراغت پیدا کردیم به کیفیت تحقق احرام در حج قِران و إفراد می‌پردازیم ـ می‌فرمایند که باید در حج إفراد، تمتع و قِران، نیّت محقق شود. وقتی که شخص حاجّ در حجّ قِران با خودش هدیْ را سوق می‌دهد، طبعاً باید نیّت قِران کند و نمی‌تواند نیّت إفراد کند و این نیّت قِرانِ خود و احرامش را به‌واسطهٔ اشعار یا تقلید؛ یعنی شکافتن کوهان شتر و یا انداختن دوتا بند نعل به گردن آن حیوان در اینجا فعلیت دهد. خود اینها هم اسراری دارد که إن‌شاءالله به آن می‌رسیم. این کیفیت عقد احرام او می‌باشد. فقهاء این مسئله را فرموده‌اند.

اما آنچه که به‌نظر می‌رسد این است که در اینجا بنای شارع در خصوص یك تصویر ذهنی از قِران و إفراد نیست؛ یعنی نفس همان حرکت با هدی، موجب عقد احرام حجّ قِران است و یا اینکه فردی که می‌خواهد حج یا عمرهٔ تمتع انجام دهد، حرکت او به سوی مکه قبل از حج، خودش حیثیت تمتع به خود می‌گیرد و لازم نیست همان‌طور که امروزه می‌گویند، همه باهم بگویند: «عمره به جای می‌آوریم، احرام می‌بندیم به احرام عمرهٔ تمتع قربة إلی الله»! یا اینکه در خارج از موسم أشهر حج بگویند که خدایا احرام می‌بندیم به احرام عمرهٔ مفرده با

---

[1] وسائل الشیعة، ج ۱۲، ابواب الإحرام، باب ۴۰، ص۳۸۲، ح ۲:
«عن مُعاوِیة بنِ عمّارٍ عن أبی‌عبدالله علیه‌السلام فِی حدِیثٍ قال: "التّلبِیةُ أن تقُول لبّیکَ اللهمّ لبّیکَ لبّیکَ لا شرِیکَ لکَ لبّیکَ إنّ الحمدَ و النِّعمةَ لکَ و المُلکَ لا شرِیکَ لک لبّیکَ لبّیکَ ذا المعارِجِ لبّیکَ لبّیکَ داعِیاً إلی دارِ السّلامِ لبّیکَ لبّیکَ غفّارَ الذُّنُوبِ لبّیکَ لبّیکَ أهلَ التّلبِیةِ لبّیکَ لبّیکَ ذا الجلالِ و الإکرامِ لبّیکَ لبّیکَ تُبدِئُ و المَعادُ إلیکَ لبّیکَ لبّیکَ تَستغنِی و یفتَقَرُ إلیکَ لبّیکَ لبّیکَ مرهُوباً و مرغُوباً إلیک لبّیکَ لبّیکَ إله الحقِّ لبّیکَ لبّیکَ ذا النّعماءِ و الفضلِ الحَسَنِ الجَمِیلِ لبّیکَ لبّیکَ کشّافَ الکُرَبِ العِظامِ لبّیکَ لبّیکَ عبدُک و اِبنُ عبدَیکَ لبّیکَ لبّیکَ یا کرِیمُ لبّیکَ" الحدیث.»

طواف و نماز نسائش، قربة إلی اللّه! اینها لازم نیست بلکه همین‌که عمره به این شکل منعقد می‌شود، خودش عمرهٔ مفرده است؛ نیازی به نیّت جداگانهٔ إفراد نیست؛ یعنی عمرهٔ مفرده. نیّت إفراد به عنوان جزء متمّم علت برای احرام نیست بلکه تعنون به عنوان خارجی و تحقق خارجی این عمل، در عالم خارج است. وقتی که این عمل در عالم خارج، خارج از أشهر حج قرار می‌گیرد: هذه عمرة مفردة. وقتی هم در أشهر حج قرار می‌گیرد که مترتّبش حج است: هذه عمرةُ تمتّعٍ أو عمرةُ متعةٍ. یا اینکه اگر حاجی هدی را با خود سوق دهد، یعَدُّ حَجه حَجَّ قِران، نیّت دیگری لازم نیست که بگوید: «خدایا من حجّ قِران انجام می‌دهم»! چون وقتی هدی به‌همراه دارد، حج او قِران است و دیگر لازم نیست که بگوید: حج قِران انجام می‌دهم. حتی اگر اشتباهاً بگوید: «خدایا من حج إفراد انجام می‌دهم»، اشکال ندارد.

اتفاقاً بعضی‌ها سؤال می‌پرسند و این مسئله‌ای مبتلیٰ‌به است؛ من‌باب‌مثال می‌گویند که ما در روز دوشنبه می‌خواستیم غسل جنابت کنیم و به این نیّت هم به حمام رفتیم اما یک‌دفعه گفتیم که غسل جمعه می‌کنیم! بر خلاف نظر بعضی‌ها که می‌گویند: «اشکال دارد»، این اشکال ندارد چون این شخص نیّت غسل خاص داشته و فقط یک اشتباه زبانی در اینجا صورت گرفته است؛ لذا موجب بطلان غسل نمی‌شود. بله؛ اگر کسی تصور کند امروز که روز دوشنبه است، روز جمعه می‌باشد و نیّت غسل جمعه کند، غسلش باطل است.

معاویه روز چهارشنبه به مردم گفت که بیایید نماز جمعه بخوانید! در آن‌وقت هم مثل اینکه از این خبرها بوده است! این هم یکی از عجایب است که چهارشنبه نماز جمعه بخوانیم! این مردم هم آمدند و نماز جمعه خواندند! حالا می‌گویند که الاغ کم پیدا می‌شود! بابا این‌همه الاغ خدا درست کرده است! چرا این‌قدر می‌گویید که کم است، گران است؟! معاویه چهارشنبه نماز جمعه خواند! خلق اللّه هم آمدند و اقتدا کردند. چرا؟! چون حاکم گفته است! خلیفة المسلمین! خلیفهٔ مسلمین چهارشنبه نماز جمعه می‌خواند! حالا این‌طور که در کتاب‌ها می‌گویند![1] واللّه العالم! بله این کارها از معاویه برمی‌آمد. ببینید اینها طوری جوّ ایجاد می‌کردند که اصلاً برای مردم جا می‌انداختند که می‌شود روز چهارشنبه، نمازجمعه خواند! چطور آدم می‌تواند سیاهی را سفیدی نشان دهد و سفیدی را سیاهی؟! چطور می‌تواند ظالم را مظلوم نشان دهد و مظلوم را ظالم؟! چطور می‌تواند حق را ناحق و ناحق را حق نشان دهد؟! هان؟! اینها ترفند می‌خواهد، راه و روش می‌خواهد که الحمدللّه ما همه را داریم!

---

[1] الغدیر، ج ۱۰، ص ۱۹۴.

معاویه چهارشنبه نماز جمعه می‌خواند! جناب معاویه از این کارها می‌کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام را با آن سوابق، طوری نشان داد که وقتی گفتند: «حضرت در محراب شهید شد»، مردم گفتند: «مگر آن حضرت نماز هم می‌خواند؟!»[1] ببینید آدم به کجا می‌رسد! یعنی مردم اصلاً باور کرده بودند که علی نماز نمی‌خواند! آدم گاهی اوقات می‌خواهد مطالبی را به عده‌ای بگوید اما می‌بیند که اصلاً نمی‌توانند باور کنند؛ یعنی طوری حرف‌ها در سر او رفته است که اصلاً نمی‌توانند باور کند! مثل اینکه به او بگویند: «اصلاً پدر تو به دنیا نیامده است!» مگر می‌شود؟! اصلاً زمین و آسمان و همه چیزت به‌هم می‌ریزد! چون آدم سی سال، چهل سال، پنجاه سال با این باور زندگی کرده است! یک‌دفعه به او بگویند: «اصلاً تو از این پدر نبوده‌ای یا از این مادر نبوده‌ای! تو را از پرورشگاه آورده‌اند!» یک‌دفعه کل سیستم به‌هم می‌ریزد. وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام شهید شد، مردم سیستمشان به‌هم ریخت! می‌گفتند: «مگر علی نماز می‌خواند که او را در مسجد کشته‌اند؟!» تبلیغات، تبلیغات! اگر نمی‌دیدیم، باور نمی‌کردیم ولی دیده‌ایم! همهٔ اینها را دیده‌ایم! اصلاً چطور سیاهی را سفیدی و سفیدی را سیاهی جلوه می‌دهند! الآن درک تاریخ ـ تاریخ اسلام و تاریخ گذشتگان ـ برای ما خیلی راحت شده است. حُسنی که این مسائل، حوادث و قضایا برای من داشت، ـ البته در همهٔ مسائل و حوادث نه حوادث روزمره؛ حوادثی که انسان در طول زندگی‌اش می‌بیند ـ و همین‌طور مسائلی که خاص من بود؛ از ارتباط با بزرگان، تجربهٔ با بزرگان و بعد هم از دست دادن آنها، تاریخ را خیلی به من فهماند و تاریخ برای من تفسیر و تبیین شد. الآن خوب می‌توانم زمان پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم را حس کنم، زمان امام صادق علیه السلام را بفهمم، بالأخره الآن از درک سابقم و از همان موقعی که منبر می‌رفتم و دو ساعت یا سه ساعت از امام صادق می‌گفتم، بهتر می‌فهمم.

از آن موقعی که بالای منبر جریان سقیفه را برای مردم می‌گفتم و خیال می‌کردم به عمق مسئله رسیده‌ام، بهتر و روشن‌تر مطالب را احساس می‌کنم. الآن اگر پیغمبر بیاید و ظهور کند، کاملاً می‌توانم او را حس کنم، وجودش را حس کنم و مردمی که دور او سینه می‌زنند را هم می‌توانم حس کنم. همین مردم! همین مردمی که الآن برای ظهور امام زمان علیه السلام به سر و صورتشان می‌زنند! همین آقایان، همین بنده و امثال بنده! التفات فرمودید؟! همین ما که برای ظهور امام زمان سینه می‌زنیم؛ یک هفته بیشتر طول نمی‌کشد! یابن الحسن‌مان یک هفته است! هفتهٔ دوم که حضرت مجلس دارند، می‌گوییم: «خوابم می‌آید! اجازه بده نیم ساعت چرت بزنم، بعد که از خواب بیدار شدم، یک‌قدری ضعف دارم! اجازه بده یک‌قدری صبحانه بخورم تا بعد إن‌شاءالله به آخر

---

[1] این مطلب به این عبارت یافت نشد ولی در الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۳۱۳ یکی از افراد سپاه شام به یکی از افراد سپاه امیرالمؤمنین علیه السلام این مطلب را می‌گوید:
«فإنی أقاتلکم لأن صاحبکم لا یصلی و أنتم لا تصلون و إن صاحبکم قتل خلیفتنا و أنتم ساعدتموه علی قتله».

مجلس می‌رسیم، به ثوابش می‌رسیم!» همین مردم! همهٔ ما! چون این مطلب را حس کرده‌ام؛ وقتی انسان حس کند دیگر کسی نمی‌تواند از او بگیرد. افرادی را که می‌بینید این ادراک از آنها گرفته می‌شود چون حس نکرده‌اند! فقط حوادث و مطالب را شنیده‌اند ولی ما همهٔ اینها را حس کرده‌ایم، تجربه کرده‌ایم. بعد با آن مطالبی که بزرگان به ما فرموده‌اند، مقایسه کرده‌ایم و رسیده‌ایم به آنچه را که آنها درست می‌پنداشته‌اند.

مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالیٰ علیه ـ مطالبی را در منزلشان در آخرین کلامشان به من فرمودند که هیچ‌وقت از یادم نمی‌رود! در آن‌وقت درک آن مطالب برای من خیلی مشکل بود که عجب! ما که چهل سال با چنین مردی بودیم، آخر عمر باید چنین مطالبی را بشنویم؟! الآن می‌بینم که عجیب است؛ انگار مثل روز روشن همهٔ قضایا را در آن روز می‌دیدند؛ همه را می‌دیدند؛ لذا رفقایی که خیلی باهم صمیمی هستیم، وقتی می‌بینند هرچه که می‌شود ما هِرهِر می‌خندیم، می‌فهمند که خنده‌ها برای چیست.

بله! ما باید فقط به یک جا ملتجی باشیم و به یک نقطه تمرکز داشته باشیم و باید از اعتبارات بیرون بیاییم و از این داد و ستدهای خاله‌زنکانه و بچه‌گانه خارج شویم. هنوز وقتش نرسیده است، إن‌شاءالله که به‌زودی می‌رسد! باید یک‌قدری به حقیقت برگردیم و متحقق شویم. ما دیگر عمرمان را کرده‌ایم، اگر قرار بود چیزی بفهمیم، فهمیده‌ایم، دیگر دنیا و اعتباریاتش دستمان آمده و فهمیده‌ایم که حقیقت کجاست؛ فهمیده‌ایم که اعتبار کجاست.

همین چند روز پیش که مشرف بودم، مسائل و چیزهایی را دیدم که گفتم که جداً «هَلَکَ مَن لیس له حکیمٌ یرشِدُه و ذَلَّ مَن لیسَ له سَفیهٌ یعضُدُهُ"» آدم را به اینجا می‌رساند. چه کارهایی می‌کنیم و چه برنامه‌هایی داریم؟! تصرفاتمان، اعمالمان و افعالمان به چه نحوی است؟! همهٔ اینها به‌خاطر این است که به کلام بزرگان ترتیب اثر نداده و احساس کرده‌ایم که خودمان می‌توانیم روی پای خود بایستیم و خودمان را از نصیحت مشفقان محروم نموده‌ایم. ﴿ثُمَّ كَانَ عَٰقِبَةَ ٱلَّذِينَ أَسَٰـُٔواْ ٱلسُّوٓأَىٰٓ أَن كَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ وَكَانُواْ بِهَا يَسۡتَهۡزِءُونَ﴾ این است. ﴿عَٰقِبَةَ﴾، به ضم تاء نخوانید، شما که از نحویون هستید! کم‌کم عین موریانه، [شخص] از اول تکذیب نمی‌کند ولی کم‌کم می‌آید. انکار این حق و انکار حق دیگر؛ انکار این حق و انکار حق دیگر، انکار، انکار تا می‌رسد به ﴿أَن كَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ﴾! صاف می‌ایستد و تکذیب می‌کند و می‌گوید: «نه! مطلب همین است!» می‌بندد! بسته می‌شود، وقتی بسته شد، ﴿أَن كَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ﴾!

در مسئلهٔ احرام حج قِران، همین‌که هدی همراه شما باشد، حج قران محسوب می‌شود و دیگر نیازی به گفتن نیست. در مورد غسل هم یک وقت شخص خیال می‌کند که واقعاً امروز روز جمعه است، ـ درحالی‌که دوشنبه است ـ به‌عنوان روز جمعه غسل می‌کند که در این صورت غسلش باطل است چون نیّت دیگری کرده است. یک وقت خیال نمی‌کند؛ یعنی خیلی گیج نیست، می‌داند که دیشب شب جمعه بوده است! این را

می‌فهمد و لکن در بیان لفظی نیّت اشتباه می‌کند که در این صورت غسلش صحیح است. یک وقت به مردم فتوا ندهید که غسلشان باطل است! الآن هم که قبض آب چند صد هزار تومانی برای آدم می‌آید، این شخص می‌گوید که ای بابا! یک غلطی کرده‌ایم، حالا مرتباً باید پولِ آبش را هم بپردازیم! اگر هم مقداری وسواس داشته باشد که دیگر معلوم است [چه می‌شود]! حالا اگر کسی مثل ما باشد که با یک آفتابه ـ فقط یک یا دو لیتر آب ـ هم کارش درست می‌شود، اشکالی ندارد اما بعضی‌ها اگر یک تُن آب هم به سرشان بریزند، هنوز خیلی کار دارند!

در قضیهٔ حج قِران هم همین‌طور است. اگر شخصی نیّت إفراد کرد، فتوا ندهید که حجش باطل است، احرامش باطل است! این‌طور نیست که اصل نیّت او نیّت قِران نبوده باشد بلکه اشتباه در مصداق برای او به‌وجود آمده است. اگر نیّت قِران نداشت با خودش هدی سوق نمی‌داد! کسی که با خودش هدی سوق می‌دهد، یعنی عملاً ملتزم به قِران است. شارع هم جدای از همان متفاهم و سیرهٔ عرفیه که عمل ندارد بلکه همان روش عرفی ملاک است؛ عرف الآن نسبت به این شخص می‌گوید که تو قصد قِران کرده‌ای، گرچه تصور تو حج إفراد بوده است.

یا من‌باب‌مثال در مورد نماز قصر و اتمام عرض کردیم که اگر کسی واقعاً می‌خواهد نماز بخواند، وقتی که شارع می‌گوید: صلاة مسافر قصر است؛ این‌طور نیست که نیّت قصر در صلاة به‌عنوان جزء العلة مِن عقد التکبیر لحاظ شود بلکه شرط الوجود است؛ یعنی وجود خارجی صلاة باید قصراً باشد. حتی اگر شما در مورد صلاة مسافر ـ اشتباهاً ـ قصد أربع رکعات کنید من‌باب‌مثال نمی‌دانید که قرار است در این سفر قصد ده روز کنید یا نه، یك دفعه می‌بینید که نماز در حال قضاشدن است، تکبیر می‌گویید و نماز را می‌بندید، وسط نماز می‌گویید که من نمی‌دانم تکبیر را به چه عنوان بسته‌ام، اصلاً هیچ نیّت هم نکرده‌اید یا ممکن است که نیّت نماز چهار رکعتی کرده باشید، وسط نماز می‌گویید که من پنج روز دیگر باید برگردم؛ آیا نمازتان باطل است؟! خیر! چون شما کاری خلاف اجزاء صلاتیّه انجام نداده‌اید، حمد و تکبیر را خوانده‌اید، رکوع و سجود انجام داده‌اید و در رکعت دوم فهمیده‌اید که سفرتان خمسة أیام است، در اینجا فوراً نماز را قصراً می‌خوانید. اینکه ابتدائاً اربعة رکعات و یا رکعتین باشد، هیچ دخالتی در صحت عقد تکبیرة الإحرام ندارد و شما می‌توانید به این کیفیت بخوانید و اصلاً به‌طورکلی همین است.

عدم نیاز به روایات و مستندات شرعیه در مبانی اصول عملیه

الآن که با رفقا به درس می‌آمدیم؛ صحبتی راجع به مسائل اصول عملیه شد، مطلبی که بارها من گفته‌ام

و الآن هم این قضیه را صریح‌تر می‌گویم: «در مبانی اصول عملیه، اصلاً به روایات و مستندات شرعیه نیاز نداریم!» اصول عملیه در شرع هست، همان‌طوری که اصول عملیه در عرف هست، یعنی اگر ما «لا تَنقُض الیقینَ بِالشَّک»[1] را نداشتیم، همین استصحاب را جاری می‌کردیم. اگر «کلّ شیءٍ لک طاهر حتی تَعلمُ أنّه قَذِر»[2] را نداشتیم، همین قاعدهٔ طهارت را جاری می‌کردیم، اگر «کلّ شیءٍ لکَ مُباح، حتّی تَعلم أنّه حرام»[3] را نداشتیم، همین قاعده را جاری می‌کردیم چون اینها اصول شرعیه نیستند بلکه همه اصول عرفیه هستند اما در قضایای طهارت، این مسائل به شرع برمی‌گردد.

عرفی بودن اصل اجرای اصول عملیه

اصل اجرای اصل، عرفی است؛ شارع فقط کشف کرده، بیان کرده، حکایت کرده و خبر داده است که من هم مثل عرف هستم و فرقی ندارم. پس وقتی امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند که «لا تَنقُض الیقینَ بِالشَّك»، جعل یك موضوع شرعی به‌عنوان اصل مؤسس نسبت به قضیهٔ استصحاب و القاء موضوع یا القاء حکم نکرده‌اند؛ بلکه امام صادق در اینجا فقط بیان کرده‌اند که أنا أحد مِن العُرْف و الشَّرعُ طریقٌ مِن طرقِ المُتعارفة بَین المُجتَمَع و بین الملل. بله! ما در بعضی از موارد می‌بینیم که شارع عنایت خاصی دارد و قدری پا را نسبت به آن مسئله فراتر از دایرهٔ عرف می‌گذارد که در مورد طهارت و نجاست چنین مسائلی هست و بحث‌هایش را در بحث برائت مطرح کرده‌ایم. در آنجا می‌بینیم که تفاوت وجود دارد اما در مسئلهٔ اجرای اصل مثل استصحاب، برائت، اباحه و طهارت، در تمام اینها ما اصلاً نیازی نداریم که از شارع دلیل داشته باشیم؛ خود ما می‌توانیم اصل را جاری کنیم. اگر «لا تَنقُض الیقینَ بِالشَّك» را نداشتیم، استصحاب جاری می‌کردیم و اگر این استصحاب، یك اصل مثبت بود، جاری نمی‌کردیم، همان‌طور که خود عرف این کار را انجام می‌دهد.

---

[1] وسائل الشیعة، ج ۱، ابواب الوضو، باب ۴۴، ص ۴۷۳، ح ۱:
«فی حدیث زرارة عن أبی‌جعفرٍ علیه السلام قال: "و لا تَنقُض الیقین أبداً بالشک، و إنّما تنقُضه بیقین آخر".»

[2] المقنع، ج ۱، ص ۱۵؛ وسائل الشیعة، ج ۳، أبواب النجاسات و الأوانی و الجلود، باب ۳۷، ص ۴۶۷، ح ۴؛ جواهر الکلام، ج ۱، ص ۳۰۵، با قدری اختلاف.

[3] الکافی، ج ۵، کتابُ المعیشةِ، بابُ النّوادر، ص۳۱۳، ح ۴۰:
«عن مسعدة بنِ صدقة عن أبی‌عبدالله علیه‌السلام قال سمِعتُهُ یقُولُ: "کلُّ شیءٍ هُو لك حلالٌ حتّی تَعلم أنّهُ حرامٌ بِعینِهِ" الحدیث.»

مبنای شرع در بیان اصول عملیه و غیر اصول عملیه

پس از اینجا استفاده می‌کنیم:

اولاً: مبنای شرع در بیان اصول عملیه و حتی غیر اصول عملیه مثل اصول لفظیه و امثال‌ذلک، مبنای عرف است

میزان کاربرد اصول عملیه

ثانیاً: میزان کاربرد اصول عملیه در موارد، همان میزان عرف است. اگر عرف در یک مورد استصحاب جاری نمی‌کند، ما هم نمی‌توانیم در آنجا جاری کنیم؛ گرچه «لا تَنقُض الیقینَ بالشَّک» در آنجا باشد؛ یعنی «لا تَنقُض الیقینَ بالشَّک» در آنجا می‌شود «بل اُنقضه بیقین آخر». اگر یک درصد از آن سابقهٔ ذهنی باقی مانده باشد، آیا شما در آنجا استصحاب جاری می‌کنید؟! اگر نود و نه درصد احتمالِ تصور خلاف داشته باشید و فقط یک درصد نداشته باشید، کدام احمقی چنین استصحابی جاری می‌کند؟! دیوانه است کسی که بخواهد چنین عملی را انجام دهد. شارع می‌گوید که «لا تَنقُض الیقینَ بالشَّک»، یعنی همان «لا تَنقُض» عرفی و همان شک عرفی.

در راه راجع به این مسئله صحبت شد که سابق هر وقت ما نمی‌آمدیم جناب برادر مکرم برای رفقا اس‌ام‌اس و به قول امروزی‌ها پیامک می‌زدند که فلانی نمی‌آید! پیامک مثل پشمک، اردک، سیامک، چکاوک! از این پیامک‌های پشمکی دیگر! حالا برعکس شده است! گفتم که آقا شما یک اصل عرفی را جاری می‌کنید! در آن موقع، غالب بر حضور ما، آمدن بود و وقتی غالب بر حضور است، آن تصور ذهنی بر روال آمدن است و خلافش باید گوشزد شود. الآن برعکس شده است! گفتم که خدا هم خودش یک‌طوری‌اش می‌شود! ما گفتیم که این سه روز هم در اینجا شهریه می‌دهند و ما نمی‌آییم و بعد معلوم شد که نه! اینها دیگر کارتی شده است و قضیه به‌روز شده است و ما باید بیاییم! گفتیم که می‌آییم! یک‌دفعه خدا در کاسهٔ ما گذاشت، گفتم مثل اینکه اگر ما هم بخواهیم بیاییم، از آن‌طرف قضیه لاک [قفل] می‌شود! کَت و کُولمان از کار افتاد و شب‌ها بود که ما اصلاً خواب نداشتیم! تا صبح بیدار بودیم. گفتیم که خدایا خودت هم مثل اینکه بدت نمی‌آید که خلاصه ما مقداری خوش بگذرانیم! خلاصه الحمدلله الآن کمی حالمان بهتر شده است که توانستیم خدمت رفقا برسیم.

گفتم که این قضیه همین مسئلهٔ عرفی است. مگر اینکه حالا کم‌کم تقدیر برگردد، دوباره این مسئله برگردد و به شکل دیگری که دیگر شما برای نیامدن [ما پیامک] بزنید! آن‌هم دیگر هرچه خدا بخواهد. منظور آمدن و دیدن رفقا و دوستان است و خلاصه چند جمله‌ای ردّ و بدل شدن است. حالا یا از این باشد یا از آن باشد، اینها مسئلهٔ دیگری است.

پس این مسئله بسیار مهم بوده و یکی از نکات اساسی در مقام استنباط و اجتهاد است. خودتان خواهید

دید و می‌بینید که چقدر قضیهٔ مهمی است که یک مجتهد در مقام استنباط، نظرش نسبت به اصول عملیه و متفاهم عرف و کیفیت پیاده کردن آن در میان مکلّفین و دیدگاه شارع به چه نحو است. به این وسیله می‌تواند به خیلی از اسرار مگو و به بعضی از مطالب پی ببرد و می‌تواند خیلی از تناقض‌ها و تضادهای بین روایات را دفع کند و دیگر لازم نیست که این روایات را کنار بگذارد و به آنها توجه نکند و متوجه می‌شود که همهٔ اینها در جایگاه خودشان قرار گرفته‌اند، البته به شرطی که احاطهٔ انسان نسبت به مبانی تا حدودی محرز شده باشد.

اللهمَّ صلِّ عَلیٰ محمَّد و آلِ مُحمَّد